

## بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست کتاب داستانها و فذلك حساب بیانها، حمد و ثنا و آفرین حضرت مقدس جهان آفرین تواند بود؛ و عنوان نامه روایات و طراز خامه حکایات صلوات و تحیات بر روضه مطهر خاتم النبیین و بر خلفای راشدین و عموم اصحاب و تابعین، سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

اما بعد غرض از ترتیب این مقدمه و تحریر این دیباچه آنکه پیش از این مسوده این کتاب مبارک که مشتمل است بر ذکر تواریخ پادشاه جهانستان چینگگزخان و آبا و اجداد بزرگوار و اولاد و اُوروغ نامدار او، به موجبی که مشروح در خطبه آن خواهد آمد، ۵ به فرمان سلطان سعید غازان خان اَنَارَ اللّٰهُ بُرْهَانَهُ از اوراق و طوامیر مبتر متفرق و جراید و دساتیر مختلف متنوع، در سلك تالیف و سمت ترتیب آورده شد؛ و هم در عهد دولتش که مغبوط و محسود ادوار عهد دارا و اردوان و افریدون و انوشیروان بود، بعضی از آن سواد با بیاض رفت، و پیش از آن که شروع در ۱۰ آن کتاب به پایان رسید و آغاز تحریر آن مقالت به انجام انجمید، در تاریخ یازدهم ماه شوال سنه اَرْبَع وَ سَبْعِمِائَه در حدود قزوین، که باب الجنة است، شهباز روح آن پادشاه عدل پرور ندای یَا اَیَّتُهَا

النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ أَرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً رَا لِبَيْكَ اجابَت  
گفته، به پرواز درآمد، و قفصِ قالب شریف را بپرداخت، و بر  
غرفاتِ خلد / برین و شرفاتِ اعلیٰ علیین فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِکِ  
۸/1b مُقْتَدِرِ آشیان ساخت.

۵ چو قدرش برتر از قدرِ جهان بود

جنابِ قدسِ اعلیٰ شد مکانش

روان بادا به هر دم صد هزاران

درود از حضرت حق بر روانش

و بر مقتضای وصیتِ نامهٔ براءتِ شعارِ بلاغتِ آثارِ حکمتِ آمیز  
۱۰ محبتِ انگیز، که در آن روزها تجدید و تأکید عهد و ولیِ العهدی را  
که به پنج شش سال پیش از آن فرموده بود، به حضورِ جمهور  
خواتین و امرا و عمومِ ارکانِ دولت و اعیانِ حضرت از سرِ فکری  
ثاقب و رایِ صایب به نسانی فصیح و بیانی صریح انشا و املا  
فرمود، و در تحریضِ همگنان بر رعایتِ آن دقایق، که الحق محض  
۱۵ حقایق است، مبالغهٔ بلیغ نمود.

برادرِ بزرگوار و سلطانِ اعظم، قآنِ اکرم، شهنشاهِ اسلام،  
مالكِ رقابِ انام، ایلخانِ عدل، جهانبانِ اکمل، والیِ اقالیم  
کامکاری، جامعِ تفاصیلِ بختیاری، شهنسوارِ میادینِ دینِ پروری،  
شهریارِ ممالکِ دادگستری، ممتهدِ قواعدِ فرمانروایی، مشیدِ مبانی  
۲۰ کشورگشایی، مرکزِ دایرهٔ گیتی‌ستانی، مدارِ نقطهٔ صاحب‌قرانی،  
زبدهٔ فوایدِ تکوین و ابداع، خلاصهٔ نتایجِ اجناس و انواع، باسطِ  
بساطِ امن و امان، موطدِ اساسِ اسلام و ایمان، مظهرِ شعارِ شریعتِ  
نبوی، مُحییِ مراسمِ ملتِ مصطفوی، منبعِ زلالِ لطفِ لایزالِ، مَطْلَعِ  
هلالِ فیضِ ذوالجلالی، منظور به نظرِ توفیقِ ربّانی، مخصوص به  
۲۵ تأیید و عنایتِ یزدانی، پادشاهِ دین‌پناه، سایهٔ لطفِ اله، سلطان

[ ۱ ] محمد خدا بنده خان / لازال مَقْرُونُ الْعَهْدِ بِالْدَّوَامِ مُظَفَّرُ الْأَلْوِيَةِ وَ  
الْأَعْلَامِ مَمْدُودُ الظِّلِّ عَلَى كُلِّ الْأَنَامِ که مقصود ظهور دولت  
چپنگی زخانی و موعود دفع فتور ملت مسلمان، وجود پر جود  
ذات ملک صفات او است:

## شعر

۵

آن قضا قدرتِ قدرِ تدبیر    وان فلک همتِ ملک دیدار  
آنک زاب و زمین دولتِ او    بر تواند انجم و سپهر و غبار  
آن پادشاه فرخنده بختِ مسعود طالع، که کیوان در میزان اتقان  
ارکانِ بیت السلطان او می کند؛ و برجیس بی تلبیس سجلِ تملک  
ممالکِ ربع مسکون به نام همایون او می بندد؛ و بهرام خنجر  
صمصام پیکر از پی پیکارِ دشمنِ بدرام او از نیام انتقام بر می کشد؛  
مهر جهان افروز چهر پر نور خویش را به پرتو انوار رای عالم آرایش  
می آراید؛ و زهره زهرا سازِ بریط به پرده نوا جهت نوا ی بزم با  
برگت او می نوازد. تیر بی تقصیر تدبیرِ توفیر دیوان او به نقیر  
و قلمیر می کند؛ و قمر کمرِ هاله در بسته، رساله صیت ستار  
محاسنِ اخلاقِ او به اطراف و اکناف آفاق می رساند؛ به راه ولی  
المهدی وارثِ سریرِ سلطانی و والی تاج و نگین جهان بانی گشت.

## شعر

شد مُلک از او منور و شد دین از او قوی

۲۰ شد تخت از او مشرف و شد بخت از او جوان

بعد از وصول اهلچیان و اخبارِ مُنهیان، مواکبِ میمون  
شهنشاهی به عونِ تأییدِ الهی از خطه ممالک خراسان که مُخیم  
عساکرِ منصور و مقامِ جنودِ نامحصور بود، بر عزیمتِ صوبِ عراق  
و آذربایجان، که مقرّ سریرِ سلطنت و مستقرّ رایاتِ مملکت است،  
نهیضت فرمود.

## شعر

دولت اندر پیش و پیروزی ز پس

عصمت اندر قلب و نصرت بر جناح  
و از کمالِ مرحمتِ خسروانه و وفورِ عاطفتِ پادشاهانه از  
۵ راه دم به دم جهتِ ترفیهِ خواطر خدم و حشم ایلچیانِ متعاقب را  
متواتر می فرستاد، تا از عزیمتِ مبارک و وصولِ میمون بشارت  
می دادند، و دل‌های جراحات رسیده را مراحم می نهاد؛ و  
همگنان را آمدادِ استبشار روی می نمود و موادِ استظهار می افزود؛  
و فوج فوج فارغ‌البال منتظم‌الحال مراسمِ استقبال به تقدیم  
۱۰ می رسانیدند، و خود را به شرفِ خاکبوس و تَکِش‌مِپِشی درگاهِ  
سلطنت پناه مستسعد می گردانید، و روز دوشنبه غرّه ماه ذوالحجه  
سال مذکور به جانب شهر اسلام اوجان به اردوی معظم رسید.

## [شعر]

در سپهر دولت آمد کامیاب و کامران

آن پناه خسروی آن آفتابِ خسروان ۱۵  
و مجموعِ خواتین و شهزادگان به شرفِ بندگی حضرتِ اعلی  
پیوستند و هاتف اقبال از ورای پرده غیب آواز برکشید:

کای روزگار مژده که باز از سپهرِ مُلک

خورشیدِ شرع بر افق کبریا رسید

۲۰ بطلانِ ظلم حاسدِ اسلام رخ نمود

برهانِ عدل خسرو گیتی‌گشا رسید

دنیا و دین و دولت و بیداد و فتنه را

پشت و پناه و یار و زوال و فنا رسید

پژمرده بود گلبنِ اقبال تازه گشت

تا آبِ عدل اوش به نشو و نما رسید ۲۵

و چند روزی در کلیّاتِ مهماتِ نظر فرموده و در بابِ مصالح  
مُلک تأمل نموده، شرایطِ تثبّت و تدبّر تقدیم یا [فت و وظایف  
تیقّظ و] تحفّظ به اقامت پیوست؛ و بعد از آن قورپلتایِ بزرگ  
ساخته در مسعودترین وقتی و خجسته‌تر ساعتی، بامداد [روز]  
دوشنبه منتصف ذوالحجّه سنّه ثلث و سَبْعِمِائَه

۵

## شعر

به‌فالِ همایون و فرخنده اختر به بختِ موفّی و سعدِ موقّر

جمشیدوار شاه نشست از فرازِ تخت

در بسته آدمی و پری پیش او میان

در خدمتش نشسته و بر پای صف زده

۱۰

میرانِ کاردیده و شاهانِ کامران

دورانِ خود سپرده به فرمانِ او فلك

آشغال خویش داده به توقیع او جهان

و حقیقت آنکه از بدو فطرتِ عالم و ابتدای ظهورِ ذریتِ آدم

باز در هیچ قرنی سریر سلطنت به چنین صاحب‌قرانی مشرّف

۱۵

نگشته است. / ۱۲

چه اکثر پادشاهان ممالك جهان را به زخمِ شمشیرِ خون‌پالای

و گرزِ قلعه‌گشای مسخّر گردانیده‌اند؛ و اگر بعضی را به طریقِ ارث

مسلم گشته، بی‌وجود منازع و مخاصم صورت نبسته، علی-

التخصیص در ایامِ مُغول که همگنان را به عنعنه مفهوم و مصوّر و

۲۰

به مشاهده معلوم و مقرر است که در هر انقلابی چه مایه اضطراب

و بُولغاق اتفاق می‌افتاد؛ و از التهابِ آتشِ فتنه تیغِ آبگون چند

خون بر خاک می‌ریخت و چند سر بر باد می‌داد؛ و بازارِ تاراج

رواج یافته، اجناس و انواع هر متاع کساد می‌پذیرفت؛ و خان و

مان بسیاری معتبران و اعیانِ زمان بواسطهٔ قتل و نهب متقلع و مستأصل می‌گشت؛ تا بعد از آن جلوس پادشاهی میسر می‌شد. و مع‌هذا مدتی مدید قواعد آن کار متزلزل بودی، و هر روز واردی موجب تشویش و تفرقه روی نمودی و در حین استقرار قرار نیافتی. و چون نوبتِ دورِ سلطنت به عهدِ همایون و ایامِ دولت روز افزون او رسید، معمارِ سابقهٔ عنایت ازلی و نقاشِ مقدمهٔ سعادت لم‌یزلی طرحِ بنیانِ ایوان آن اقبال بر شکلی انداخته بود و اطباقِ طاق رواق آن جلال بر صورتی پرداخته که بی‌آنکه از خاک حادثه تُوَسَنِ گردون گردی برانگیخت، یا از میغِ تیغِ دستِ قهرِ دهر قطرهٔ خونی بر زمین ریخت، عرصهٔ عریضِ ممالك امن از جملهٔ مخاوف و مهالك مضبوط و مرتب بر قانونی مکمل مهذب در حوزهٔ تصرف نوابِ حضرتِ سلطنت‌مآب آمد؛ و زبانِ قلمِ دُرَفشان علی‌رغمِ تیغِ دُرَفشان این ابیات بر صحیفهٔ حالِ روزگار اثبات کرد:

## شعر

۱۵ ای دادگستری که در ایامِ عدل تو  
بیرون نکرد سر ز نیام آشکار تیغ  
کیتی به دولتِ تو چنان شد که تا به حشر  
الّا ردیفِ مدح تو ناید به کار تیغ  
و از این دلایلِ واضحه و براهینِ لایحه به علم‌الیقین معلوم می‌شود که اختصاصِ حضرتِ شهنشاهی به عینِ عنایت و تأییدِ الهی  
۲۰ بر وجهی معین و مخصوص است، و اساس آن خصوصیتِ بفایت محکم و مرصوص. و یکی از اکابرِ افاضلِ وقت که از کمال فصاحتِ سبحانِ زمان است و به مداحی این حضرتِ حسانِ دوران، در فحوای حروف اسمِ مبارکِ برحسب: **الْأَلْقَابُ تُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ**  
۲۵ تأمل کرده، عین این معنی را به نظم آورده:

- دوش در نامِ شاه خَرَبنده  
که مگر معنی‌ای در این اسم است  
اندر این حیرتم به گوش آمد  
معنی‌ای در حروف این لفظ است  
عقد کن از ره حسابِ جُمْل  
تا بدانی که هست معنی آن  
نه حروف است آن و پانزده این  
گویی آن نام نه طرف صدفی است  
یا طلسمی است این همایونِ اسم  
سرّ این اسم چون بدانستم  
کردم ادراکِ معنی و گفتم  
آفتابِ جلال و سلطنتش  
بر جمله بعد از اقامتِ مراسمِ شادمانی و بسطِ بساطِ نشاط  
و کامرانی از حال یاساق و یوسون و عادات و رسوم برادرِ خویش،  
سلطان سعید غازان خان، أَنَا زَالِلُهُ بُرْهَانُهُ، تفحص فرمود و از ۱۵  
کیفیتِ اصدار و انفاذِ احکام او استکشاف نمود؛ و از غایت اخلاص  
محبت با برادر و وفورِ حق شناسی و مروت، صواب حال چنان  
دانست که تمامت امرا و ارکانِ دولت او بر قرارِ سابق و رسم  
سالف ممکن و محترم باشند؛ و راهِ مناصب و اشغال هر يك بر  
ایشان مقرر و مسلم بود؛ و امورِ مملکت و مصالحِ ولایات بر همان ۲۰  
طریقه و ضابطه مجری و مُمضی، و از شوایبِ تغییر و تبدیل و  
زیادت و نقصان مبرا و معرا؛ و همگنان را یقین حاصل که به یمن  
آن حسن التّدبیر کامل،

- فکر می‌کرد ساعتی بنده  
که از آن غافل است خواننده  
کای هواخواه شاهِ فرخنده  
که به شاه است سخت زیبنده  
يك به يك حرف شاه خربنده ۵  
سایه خاصِ آفریننده  
که به عقداند هر دو مانده  
به ده و پنج گوهر آگنده  
بر در گنج ایزد افگنده  
جمع شد خاطرِ پراگنده ۱۰  
شاه خَرَبنده باد پاینده  
از سپهرِ دوام تابنده

## شعر

چنان با نظم خویش آید امور مملکت زین پس

که جز در زلفِ مهرویان نیابد کس پریشانی

مبنی برین معنی چون اجزای این تاریخ از سواد و بیاض به

۵ مطالعۀ اشرف پیوست، از آنجا که کمال عقل و کیاست و وفور

دانش و فراست پادشاهی است، آن را اصلاحی تمام و ضبطی با

نظام فرمود، و چون در عهدِ همایون و دولتِ روزافزون تمامی آن

با بیاض می‌رفت، اولی چنان نمود که به نام مبارک / او باشد، و 31

صدر الکتاب به ذکر القابِ حضرتِ سلطنت‌مآب مزین گردد. از راه

۱۰ اخلاقِ حمیده و مروتِ جبلّی راه آن معنی باز نداد و فرمود که بر

قرار به نام سلطان سعید غازان خان، اَنَارَ اللّٰهُ بُرْهَانَهُ، تمام کند،

و خطبۀ آن همچنان به ذکر القابِ او موشح باشد. بر وفقِ فرمان

جهان‌مطاع بر همان منوال به تحریر می‌پیوندد.

و چون پادشاهِ اسلام، خَلَّدَ اللّٰهُ سُلْطَانَهُ، از غایت علوِ همت

۱۵ همواره مستبحث انواعِ علوم و متفحصِ فنونِ حکایات و تواریخ

است، و اکثر روزگار میمونش به اکتسابِ صنوفِ فضایل و کمالات

مصروف، بعد از مطالعه و اصلاح این تاریخ فرمود که چون تا غایت

وقت در هیچ تاریخی، تاریخی که مشتمل باشد بر احوال و حکایات

عموم اهلِ اقالیمِ عالم و طبقاتِ اصنافِ بنی‌آدم نساخته‌اند، و در

۲۰ این دیار هیچ کتاب در بابِ اخبارِ سایرِ بلاد و امصار موجود نبوده؛

و از پادشاهانِ متقدم کسی تفحص و تتبع آن ننموده. در این ایام

که بحمدِ اللّٰه و مته اطراف و اکنافِ رُبعِ مسکون در تحتِ فرمان

اُورُوغِ چینگگیزخان است و حکما و منجمان و اربابِ دانش و

اصحابِ تواریخ اهلِ ادیان و ملل، از اهالیِ خِتائی و ماچین و هند

۲۵ و کشمیر و تبت و اُویغُور و دیگر اقوامِ اتراک و اعراب و افرنج،



در بندگی حضرت آسمان شکوه گروه گروه مجتمع اند، و هریک را از تواریخ و حکایات و معتقدات طایفه خویش نسخه ای هست، و بر بعضی از آن واقف و مطلع؛ رای جهان آرای چنان اقتضا کرد که از مفصل آن تواریخ و حکایات مجملی که از روی معنی مکمل باشد بنام همایون ما بپردازند، و آن را [با صور الاقالیم] و ۵ مسالك الممالك به هم در دو مجلد نوشته، ذیل این تاریخ مذکور سازند، تا مجموع آن کتابی عدیم المثل باشد جامع جمیع انواع تواریخ به حکم آنکه فرصت هست و انشای چنین یادگاری که در هیچ روزگاری پادشاهان را دست نداده است میسر می شود، بی اهمال و امهال به اتمام باید رسانید، تا موجب دوام نام و ناموس گردد. ۱۰ به موجب فرموده از جمله فضلا و معتبران طوایف مذکوره تفحص و استخبار نموده، و از مضامین کتب متقدمان التقاط کرده، مجلدی دیگر در باب تواریخ عموم اقالیم در قلم آمد؛ و یک مجلد دیگر در بیان صور الاقالیم و مسالك الممالك ضمیمه آن کرده ذیل این تاریخ مبارک ساخته، و مجموع کتاب به جامع التواریخ ۱۵ مستقی گشت و تفصیل و حکایات و داستانها و کیفیت اوضاع آن بر وجهی است که در فهرستی که متعاقب این فصل در قلم خواهد آمد اثبات می یابد.

و چون محقق است که مورخ قضایا و حکایاتی که نویسد و تقریر کند، هیچ کدام به رای العین مشاهده نکرده باشد، و از آن جماعت نیز که صاحب حادثه و قضیه باشند و تاریخ احوال ایشان بود که ذکر رود، به مشافهه نشنیده الا آنکه به نقل راویان نویسد و گوید.

— و نقل دونوع است: یکی متواتر که موجب علم باشد و در آن شبهتی نه، چنانکه ما را به تواتر وجود پیغامبران و پادشاهان و ۲۵

مردمان مشهور، که در قرنهای پیش بوده‌اند؛ و وجود شهرهای دور چون مکه و مصر و دیگر بلاد بعید مشهور با آنکه ندیده‌ایم معلوم شده، بر وجهی که هیچ تردّد در آن نمانده، و بنای تمامت شرایع و ادیان بر نقل متواتر است، و این نقل متواتر در بعضی قضایا نزد عموم خلق اعتبار دارد، و در بعضی نزد طایفه‌ای مخصوص؛

و نوع دوم نقل غیر متواتر است که آن را آحاد خوانند، و آن محتمل صدق و کذب باشد و محلّ اختلاف و نزاع؛ و بیشتر احوال و حکایات که مردم اختیار کنند بدین طریق غیر متواتر باشد؛ و جهت آنکه به تجربه و محسوس معلوم و محقق است که قضیه‌ای که دیروز واقع شده، اگر صاحب واقعه تقریر آن کند قطعاً کماهی آن بر خاطر نداشته باشد، بلکه در هر مجلسی که باز گوید، در عبارت و الفاظ او تغییر و تبدیلی واقع شود؛ و ازین جهت است که با آنکه در شرعیّات احتیاط بلیغ به‌جای آورده‌اند، اختلاف بسیار در آن افتاده، تا غایت که بعضی احادیث نبوی را نیز بواسطه اختلاف حالِ راویان مشکوکّ فیه می‌دانند؛ و ایّمه متقدّم تتبع بسیار کرده‌اند و بعضی را باز گزیده، و آن را صحاح می‌خوانند؛ و باقی در حین تردّد و توقّف باقی. و بیشتر اختلافات ایّمه در مسایل شرعی بنا بر این معنی است، و مع‌هذا انکار آن مختلف فیه نشاید کرد، چه در دین آنکس که انکار کند خلل آید.

۲۰ پس یقین حاصل می‌شود که تواریخ چندین / اقوام مختلف و 4/ ازمان متطاوّل مطلقاً محقق نتواند بود، و روایاتی که در آن باب کرده باشند و کنند متساوی و متفق علیه [نه]. و هرآینه هرکس چنانکه به تواتر به وی رسیده باشد یا به سبیل اخبار شنیده روایت کند. و بسیار بود که راوی بر حسب دلخواه خود زیادت و نقصان

کرده در تقریر آورد؛ و اگر نیز دروغی محض بگوید در عبارت مبالغت و تأکیدی چند نماید که متضمن وقوع اختلاف باشد. و چون اجرای سنت الهی بر این جملت [است] که ذکر رفت و طبیعت آدمی بر این شیوه مجبول، هر آفریده که خواهد که برخلاف این معانی تقریری کند، محال اندیش و باطل گوی باشد. و چون چنین ۵ است، اگر مورخ اندیشه کند که چیزی نویسد که محقق و مالا کلام باشد، قطعاً هیچ حکایتی را ایراد نتواند کرد؛ چه هر آنچه او ایراد کند روایتی باشد از جمعی بزرگان که آن را مشاهده کرده باشد یا به نقل از دیگران شنیده، یا از کتب متقدمان مطالعه کرده؛ و به هر حال چنانکه ذکر رفت محل اختلاف باشد. و اگر ۱۰ بدین سبب ترك نوشتن و گفتن گیرند و از آن اندیشند که نبادا که مردم اعتراض کنند و پسندیده ندارند؛ هرآینه جمله قصص و اخبار و احوال عالم متروک ماند و عموم خلق از فواید آن محروم. پس وظیفه مورخ آن باشد که حکایات و اخبار هر قوم و هر طایفه به موجبی که ایشان در کتب خویش آورده باشند و به زبان روایت ۱۵ و تقریر کنند، از کتب مشهور متداول میان آن قوم و از قول مشاهیر معتبران ایشان نقل می کند، و می نویسد؛ و الْعَهْدَةُ عَلَى الرَّأْيِ.

و چون شرح داده شد که هر صنفی از اصناف مردم و هر طایفه ای از طوایف خلائق نقل اخبار و روایت احوال بر حسب ۲۰ معتقد خویش کنند و هرآینه آن را بر معتقدات دیگران راجح دانند، و در باب حقیقت آن مبالغه بلیغ نمایند. و ممکن نه که مجموع خلائق در جمیع قضایا متفق الکلمه باشند؛ و این معنی نزد همگنان واضح و لایح. مورخ چون نقل از اقوام مختلف کرده باشد لاشك در سخن او اختلاف نماید، و بعضی مردم در بعضی مواضع ۲۵

و حکایات اعتراض کنند، اما نیک و بد و عیب و هنر آن به وی راجع نباشد؛ [چه] او چنانکه گفته شد تقریر اقوال و اخبار ایشان می‌کند و البته و اصلاً تحقیق حقیقی نتواند کرد، چنانکه ذکر رفت و جهت آنکه به اتفاق جمهور نقل متواتر معتبر و مقبول است، و اگرچه تواتر مسلمانان معتبرتر از همه باشد، اما بنای ۵ روایات مختلف بر آن نتوان نهاد.

پس بالضرورة هر آنچه نزد هر طایفه‌ای متواتر و منقول باشد معتبر باید داشت. چه متواتر گفتیم که یا نزد عموم اعتبار دارد یا پیش طایفه‌ای مخصوص. و آنچه [بر] سبیل غیر متواتر نقل کنند، محتمل صدق و کذب باشد، وظیفه مؤرخ، چنانکه یاد کرده شد، آن قدر تواند بود که از قول اهل اعتبار و شهرت و کتب معتبر متداول نقل کرده می‌نویسد. و اگر بر وفق تصور خویش در آن تصرفی نماید، بلاکلام بی‌وجه و ناصواب افتد.

مقصود از این کلمات آنکه چون این ضعیف به تألیف این کتاب ۱۵ **جامع التواریخ** مأمور شد از آنچه در کتب مشهور هر طایفه مسطور یافت و از آنچه نزد هر قومی به نقل متواتر شهرت داشت، و از آنچه دانایان و حکمای معتبر هر طایفه بر حسب معتقد خود تقریر کردند، هم بر آن منوال بی هیچ تغییر و تبدیل و تصرف در قلم آورد. و یمكن که به سبب قصور فهم او یا اهمال راوی، بعضی از آن جمله فوت شده باشد؛ و مع هذا دلخواه بود که در تنقیح حکایات، اجتهدی هرچه تمامتر رود، لیکن در آن باب زیادت ۲۰ سعی میسر نشد.

چه پوشیده نیست که چنین کارها را استعدادی تمام و مهارتی در جمیع علوم باید، و آن معانی در خود ناموجود دید. و نیز به ۲۵ زمانی دراز و در سن جوانی و فراغت هرچه تمامتر توان کرد.

و اتفاق اشتغال به این کار در اواخر سنِ کهنولت افتاد، و جهت آنکه از بندگی حضرت این بنده ضعیف را در سلكِ ثواب آورده اند و به ساختنِ معظّماتِ امور مأمور گردانیده، بسا آنکه استعداد آن کار بزرگ نداشت و قوّتِ عقل و ذهن بدان وافی نه، امثالِ فرمان را اشتغال بدان لازم بود، و به قدرِ وسع سعی در آن باب واجب و ۵ چون قوّتِ ذهن بدان امر وفا نمی‌کرد، به جمع تواریخ نیز که هم از معظّماتِ امور است چگونه وفا کردی؟! ۱۵

بنابر این اسباب / و اَعذار که ذکر رفت، امید به لطفِ عمیم بزرگانی که این کتاب را در مطالعه آرند، واثق دارد که بر آنچه محلِ خطا و خلل و موقعِ سهو و زلل باشد ذیلِ عفو و اغماض ۱۰ پوشانیده، اصلاح و الحاقی که لایق و مناسب دانند فرمایند و این ضعیف مأمور را معذور دارند. و هرچند تواریخ بعضی اقوام که کفار و عبّده الاصلنام اند، باطیلِ خیالات و اضالیلِ حکایات نامعقول ایشان است، جهت آن ایراد کرده شد تا اولوالالبصار را موجب اعتبار باشد، و اهلِ اسلام و ایمان از مطالعه آن بر معتقدات فاسده ۱۵ اربابِ ضلالت اطلاع یابند و از آن معانی اجتناب جسته، به ادای وظایف، شکرِ نعمتِ هدایت و نورِ ایمان که ماورای جمله الطاف و کرامات ربّانی است قیام نمایند. وَ اللَّهُ تَعَالَى هُوَ الْمُسْتَعَانُ وَ عَلَيْهِ الْإِعْتِمَادُ وَ التَّكْلَانُ.

چون بنده دولت در بابِ قصورِ خویش و تمهیدِ عذر خود و ۲۰ دیگر مورّخان این کلمات که تقدیم یافت در دیباچه این کتاب جامع التّواریخ ایراد کرد، آن را به بندگی حضرت به محلّ عرض رسانید. و چون به مطالعه اشرف پیوست، از راه مرحمت سیورغامپشی فرمودند که آنچه پیش از این هرکس تقریر کرده و نوشته، یُمکن در آن زیادت و نقصانی باشد، و عذرِ ایشان همین ۲۵

است که تو یاد کرده‌ای، و هرآینه تو نیز معذور باشی. و آنچه از زمان چینگگیزخان تا اکنون از کلیّاتِ امور و شرحِ شعبِ تقریر رفته، و مطلوبِ کلیّ آن است و ما را بیشتر بکار می‌آید، خود همه درست و راست است و هیچ‌کس اعتراضی نتواند کرد، و مثل این دیگری ننوشته و ضبط نکرده. و کسانی که واقفِ آن‌حال و حکایات و هر جزوی از اجزای آن باشند، همه بر این متفق باشند و انکاری نتوانند کرد. و راست‌تر و محقّق‌تر و روشن‌تر از این تاریخ کس ننوشته است.

چون در حضرت سلطان اسلام، **حَلَّدَ اللَّهُ سُلْطَانَهُ**، بدین موجب ۱۰ پسندیده آمد، شکرِ حق تعالی گزارده شد. و هرچند در همه ابواب خود را مقصر و قاصر دانسته، چون در چنان حضرتی پسندیده افتاد و به نظرِ قبول و ارتضا ملحوظ گشت، به کدام شکر مقابل توان گردانید. ایزد تعالی سایهٔ مرحمت این پادشاه بنده نواز سالهای دراز در فرمان‌دهی و عظمت پاینده و مستدام دارد، ۱۵ **بِحَقِّ النَّبِيِّ وَآلِهِ وَالسَّلَامِ**.

## فهرست

این کتاب مبارك كه نام آن جامع التواریخ است و بر سه مجلد موضوع:

### مجلد اول

- ۵ كه در این وقت شهنشاہ اسلام اُولُجَايَتُو سلطان خَلَدَ اللّٰهُ سُلْطَانَهُ فرمود كه برقرار به نام برادرش سلطان سمید غازان خان، اَنَا رَ اللّٰهُ بُرْهَانَهُ، تمام كند و این مجلد مشتمل است بر دو باب:
- باب اوّل:

- در بیانِ حكاياتِ ظهورِ اقوامِ اتراك و كیفیتِ انشعابِ ایشان  
به قبایلِ مختلفه و شرحِ حالِ آباء و اجدادِ هر قوم بر سبیلِ كلی؛ ۱۰  
و این باب مشتمل است بر دیباچه و چهار فصل مذکورفیه. / 16

### دیباچه

در ذكرِ حدودِ مواضعِ اتراك و تفصیلِ اسامی و القابِ هر شعبه‌ای از آن اقوام، آنچه معلوم شده است.

- ۱۵ فصول در شرح احوال آن اقوام مذكوره

فصل اوّل: در حكاياتِ اقوامِ اَوغُوْزْ كه پسرزادهٔ اَبُولْجَهْ خان بوده كه پسرِ نوحِ پیغامبر بود، یافْتُ نام، و اقوامی كه از اعمام او با او متفق بودند و ذكرِ شعبِ او.

**فصل دوم:** در ذکر اقوامی از اتراك كه ایشان را این زمان  
مُغول می‌گویند لیکن در قدیم هریك را اسمی و لقبی مخصوص  
بوده، و هم سروری و امیری داشته‌اند.

**فصل سوم:** در ذکر اقوامی از اتراك كه هریك علی‌حده  
پادشاهی و مقدمی داشته‌اند لیکن ایشان را با اقوامی كه در فصول  
سابق ذكر ایشان آمده خویشی نبوده.

**فصل چهارم:** در ذكر اقوامِ اتراك كه در قدیم لقب ایشان  
مُغول بوده، و این فصل بر دو قسم است:  
قسم اول در ذكر مُغولِ دُرُلكین؛ قسم دوم در ذكر مُغولِ نِپُرُون.

### باب دوم

در بیانِ داستانهای پادشاهان اقوامِ مُغول و اتراك و غیرهم،  
و مشتمل است بر دو فصل:

**فصل اول:** در داستانهای آباء و اجداد چینگیزخان بمافیه  
حکایات احوال خویشان ایشان، و آن ده داستان است:

داستان دُوبُون بُلایان و آلان قُوآ ۱۵

داستان آلان قُوآ و سه پسر او

داستان بُودُنچِر قَاآن پسر آلان قُوآ

داستان پسر بُودُنچِر دُوتُومِین

داستان پسر دُوتُومِین قایدو خان

داستان پسر قایدو خان بای سینگُور ۲۰

داستان پسر بای سینگُور تومینه خان

داستان پسر تومینه خان قابول خان

داستان پسر قابول خان برتَن بَهادر

داستان پسر برتَن بَهادر پیسُوگا بَهادر

**فصل دوم:** در داستان چینگیزخان و اُروغ نامدار او كه بعضی ۲۵



قآن هر عهد شده‌اند و بعضی پادشاه اُلوسی معین بمافیه مجمل  
حکایات پادشاهان اقالیم عالم که معاصر هریک از ایشان بوده‌اند  
تا این زمان که پادشاه وقت است. / ۱۷

- داستان چینگگیزخان که پسر پیسوگا بهادر بوده مدّت عمرش  
هفتاد و دو سال، مدّت پادشاهی بیست و سه سال. ۵
- داستان اوگتائی قآن پسر سوم چینگگیزخان [و] ولی‌العهد او  
مدّت عمرش...؛ مدّت پادشاهی دوازده سال.
- داستان جوچی‌خان پسر مهتر چینگگیزخان و اوروغ او تا بدین  
عهد. مدّت عمرش چهل سال مدّت پادشاهی... ۱۰
- داستان چغتائی‌خان پسر دوم چینگگیزخان و اوروغ او تا بدین  
عهد. مدّت عمرش... مدّت پادشاهی... ۱۰
- داستان تولوئی‌خان بن چینگگیزخان پسر چهارم و وارث یورت  
و خانه‌های او. مدّت عمرش... مدّت پادشاهی... ۱۵
- [عهد] شد. مدّت عمرش... مدّت پادشاهی... ۱۵
- داستان منگگه قآن پسر مهتر تولوئی‌خان که بعد از کیوگه‌خان  
قآن شد. مدّت عمرش... مدّت پادشاهی هشت سال.
- داستان قوبیلای قآن پسر دوم تولوئی‌خان که بعد از منگگه‌قآن  
قآن شد و از آن برادرش اریغ‌بوکا. مدّت عمرش هشتاد [و] دو  
سال؛ مدّت پادشاهی سی [و] پنج سال. ۲۰
- داستان تیمور قآن پسرزاده قوبیلای قآن که این زمان قآن  
وقت است. مدّت سنّ مبارک او در این عهد... مدّت زمانی که از  
جلوس او گذشته... ۲۰
- داستان هولاکو خان پسر دوم تولوئی‌خان که در ایران زمین  
پادشاه شد. مدّت عمر او چهل و هشت سال. مدّت پادشاهی او ۲۵

پانزده سال.

داستان آباقاخان پسر مهتر هولاکوخان که بعد از پدر پادشاه شد. مدتِ عمر او... مدتِ پادشاهی هژده سال.

داستان تگودار احمد پسر هولاکوخان که بعد از آباقاخان پادشاه شد. مدتِ عمر او... مدتِ پادشاهی او دو سال. ۵

داستان ارغونخان پسر مهتر آباقاخان که بعد از احمد پادشاه شد. مدتِ عمرش... مدتِ پادشاهی هفت سال.

داستان گیخاتو خان پسر آباقاخان که بعد از ارغون پادشاه شد. مدتِ عمرش... مدتِ پادشاهی سه سال و نه ماه.

داستان سلطان سعید غازانخان پسر مهتر ارغونخان که بعد از گیخاتو پادشاه شد. مدتِ عمرش سی [و] سه سال [و] شش ماه. مدتِ پادشاهی هشت سال [و] نه ماه. ۱۰

داستان جلوس مبارک شهنشاه اسلام اولجایتو سلطان خلد ملکه. مدتِ سنِ مبارک او در این عهد... مدتِ سلطنت او تا ابد پاینده باد.

## مجلد دوم

که شه‌ن‌شاه اسلام اُولُجَايْتُو سلطان خَلَدَ اللّٰهُ سَلْطَنَتَهُ انشا فرمود  
و به نامِ همایون او نوشته می‌شود، و مشتمل است بر دو باب:

### باب اوّل

- در ذکر تاریخ سلطانِ اسلام از ابتدای ولادت مبارک او تا این  
زمان که این کتاب در جلد می‌رود ماه... سنه... و سَبْعِمِائَه هجری  
و سنّ مبارکش.

### باب دوم

و آن موضوع است بر دو قسم:

- ۱۰ قسم اوّل

و آن مشتمل است بر دو فصل / :

18

### فصل اوّل

- در مجمل تواریخ تمامت انبیا و خلفا و پادشاهان و سایر طبقات  
اصناف مردم از عهد آدم علیه السّلام تا این زمان که ماه... سنه...  
و سَبْعِمِائَه هجری است عَلٰی سَبِيلِ الْاِيْجَازِ وَ الْاِخْتِصَارِ.

۱۵

### فصل دوم

در مفصّل تواریخ هر قومی از اقوام [اهل] عالم که ساکنان

رُبْعِ مَسْكُونٍ اَنْدَ عَلٰی اِخْتِلَافِ طَبَقَاتِهِمْ [وَ اَصْنَافِهِمْ].

و هرچند بعضی از این تواریخ مفصل مجملاً در فصل سابق آمده، اما بیشتر آن است که داخل آن تاریخ مجمل نشده، و اگر خواهند که از آنجا معلوم کنند مفهوم نگردد؛ و بعضی دیگر آن است که پیش از این پادشاهان متقدم و مورخان این دیار آن تواریخ را به دست نیاورده‌اند و بران احوال واقف نگشته؛ و در این عهد همایون بر وفق اشارت حضرت سلطنت از کتب هر قومی حاصل گردانیده و دانایان هر طایفه‌ای را طلب داشته، به قدر امکان تحقیق کرده در قلم آمد؛ آن تاریخ است بدین تفصیل و ترتیب که اثبات می‌یابد. ۱۰

### قسم دوم

در ذکر تاریخ مبارک سلطان اسلام خَلَّدَ اللَّهُ تَعَالٰی سُلْطَانَتَهُ از آن زمان باز که این مجلد دوم تمام کرده در جلد می‌رود، ماه... سنه... و سَبْعِمِائَةً هَجْرِي تا سالهای نامتناهی که مدت عهد این پادشاهی خواهد بود، مورخانی که ملازم بندگی حضرت‌اند و باشند، آن را می‌نویسند و ذیل این مجلد دوم می‌سازند. وَاللَّهِ الْمَوْفِقُ. ۱۵

### مجلد سیوم

در بیان صورالاقالیم و مسالك الممالك و مسافات به قدر امکان تتبع و تحقیق کرده، آنچه پیش از این در این ممالك دانسته بودند و شرح آن در دفاتر آورده و مصور گردانیده و آنچه در این عهد همایون حکما و دانایان هند و چین و ماچین و فرنگک [و خطائی] و غیرهم در کتب خویش یافته، بعد از تحقیق تقریر کردند تمامت در این مجلد سوم اثبات کرده شد مجملاً و مفصلاً. / ۹۱

## مجلد اول جامع التواریخ

حمد و ثنای فراوان و شکر و سپاس بی پایان مر آفریدگار  
بیچون و مُبدع صنایع کُن فیکون را جَلّ جلاله و عَمّ نواله، و  
صلوات نامعدود و تحیات نامحدود نثار حضرت رسالت و بارگاه  
جلالت، سرور جمله انبیا و مهتر کافّه اولیا و اصفیا محمّد مصطفی / ۵  
و بر آل و اولاد اطهار و اصحاب مهاجران و انصار و اتباع و  
اشیاع او باد.

[اما بعد] ببايد دانست که عظمت ذات ذوالجلالی و کبریای  
صفات لایزالیه نه چنان و چندان است که به تقریر نطق و بیان و  
تحریر کَلک و بنان بنده ضعیف نحیف وصف پذیر گردد. و هرچند ۱۰  
تمامت مخلوقات و مکونات عالم علوی و سفلی از ماه تا ماهی و از  
عرش تا فرش، ناطق و صامت، جاندار و جامد اولاً و آخراً، باطناً  
و ظاهراً به حمد و ستایش آفریدگار و پروردگار خویش قایل و  
ذاکراند، و به یگانگی و بی ماندگی اش مقرّ و شاهد.

۱۵

شعر

هریک به زبان خود سبق را	تسبیح همی کنند حق را
انسان به لسان قال ناطق	حیوان به زبان حال صادق
تسبیح نبات دان فزودن	اقرار جماد چیست بودن

فَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ  
 اَمَّا حَالِ عَاشِقَانِ جَمَالِ جَلَالِ قَدَسِ وَ مُشْتَاقَانِ زَلَالِ وَ صَالِ اَنَسِ  
 که سالکانِ راهِ طلب و روندگانِ بادیۀِ تعباند، مانند تشنه‌ای  
 تواند بود که در بیداری و خواب همواره آرزوی آب‌کند، و هرگز  
 ۵ مقدار شربتی که مسکنِ عطش او گردد نجشیده باشد و در هیچ  
 وقتی به دیده ندیده/ باشد. آن تشنه عذوبتِ فرات و نیل و سلاستِ  
 تسنیم و سلسبیل چه داند و شروع و خوض در بحرِ عمان و محیط  
 بی‌پایان کی تواند؟! همچنین هریک از آن عشاقِ مشتاق بر وجهی  
 که شایسته و بایسته باشد، به ذکر ستایش جنابِ سبحانی چون  
 ۱۰ قیام نماید و از عہدۀ شکر آلا و نعمای ربّانی چگونه بیرون آید؟!

## شعر

صنِعِ تو به پیۀ پاره‌ای چون بینند  
 شکر تو به گوشتِ پاره‌ای چون گویند  
 نه عقل به گُنه لایزال تو رسد  
 ۱۵ نه فکر به غایتِ کمالِ تو رسد  
 در گُنه کمالِ نرسد هیچ کسی  
 کو غیر تو کس تا به کمالِ تو رسد  
 و چون چنین است اعتراف به عجز و اقرار به قصور غایتِ شکر  
 و سپاس و نہایتِ حمد و ثناء باشد؛ و خواجۀ کاینات و خلاصۀ  
 ۲۰ موجودات، عَلَیْهِ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَ أَكْمَلُ التَّحِيَّاتِ، چون در شب  
 معراج از کَوْنین گذر کرده به مقامِ قَابِ قَوْسین رسید به عجز  
 اعتراف نمود و گفت: لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَتْنَيْتَ عَلَيَّ  
 نَفْسِيكَ.

و این معنی را فردوسی طوسی گفته است:

۲۵ جهان را بلندی و پستی توی ندانم چه‌ای هرچه هستی توی

و مع هذا به لطف بی منت و فضل بی علت اکثر صفات و اخلاق خویش را نمودار آفریده، و جمال جلال خود را بر جلوه گاه سَنَرِیْمُ آیَاتِنَا فِی الْأَفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ به عاشقانِ اهلِ عرفان نموده؛ و در عاطفت و مرحمت بر عالمیان گشاده؛ و خواص و عوامِ اصنافِ انام را خوانِ انعام عام نهاده، تا هر کس و هر چیز ۵ به قدر استعداد بهره ور شوند، و همگنان در فیضانِ جودِ نامتناهی مشارک و مساهم باشند.

## شعر

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد

مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ۱۰

لطفت به کدام ذره پیوست دمی

کان ذره به از هزار خورشید نشد

و بعضی از اسرارِ مکتوم حق آن باشد که وهم و ادراک هر کس

بدان نرسد، و آنچه از آن جمله حکما و علما را مفهوم و معلوم

شده، اگر با عوام و جهالِ تقریر کنند، بعضی به سبب بی استعدادی ۱۵

و بعضی به جهت اختلافِ آرا و معتقداتِ ادیان و ملل و استنکاف

از متابعت یکدیگر حق را قبول نتوانند کرد؛ و به جحود و انکار

پیش آیند/ و مقتضای تقدیرِ الهی آن است که آثارِ آن اسرار به ۱۱ a

اظهار رسد، تا عالمیان به عیان مشاهده کنند؛ و هیچ يك منکر

نتوانند شد تا بدان واسطه معبود واجب الوجود را بشناسند و ۲۰

قدرت و دیگر صفات او بدانند و ایمان آورند. و چنین کسان

تشبه و تخلق به جماعتی کنند که بواسطه اعمالِ خیر و حسنِ صدق

و اخلاصِ زندگی ابد و عزّ سرمد یابند؛ و ذکرِ ایشان به نیکی بر

روی زمین و روزگار بماند؛ چنانکه ابراهیم خلیل صلوات الله و

سلامه علیه، که از جمله اقارب و عشایر خود که مشرک و بت پرست ۲۵

بودند، موّحد و خداپرست گشت و به اخلاقِ ربّانی و صفاتِ یزدانی متخلّق و متّصف شد؛ و به موجبی که معروف و مشهور است و در قصص و تواریخ مذکور. از جمله اخلاق و صفات کریمانه او یکی سخاوتِ طبیعی و مروتِ ذاتی بود و همواره به حکم:

شعر

۵

گر دسترست بود تهاون منمای

کان دسترسِ تو دستگیرِ تو شود

در بساط او سِماط انداخته بودی و هیچ مسافر و مقیم از طعام و ادام او بی بهره نماندی. و سببِ صدق و نیاز و محبت و اخلاصی که با حضرتِ حق داشت لقب او خلیل الله شد. و چنانچه در کتب مسطور است جهتِ آنکه تا عالمیان را صدقِ اعتقاد او مبرهن و محقق شود او را ابتلا و آزمایش فرمود و بدو وحی و الهام کرد تا فرزند ارجمند و قرّة العین دلبنده خود را اسماعیل علیه السلام در راه حق قربان کند. ابراهیم صلوات الرحمن علیه بر فور امر ۱۵ حق تعالی را مطاوعت و انقیاد نمود و به امثال فرمان پیش آمد و به تعجیل اسماعیل را طلب داشت و با وی گفت: **يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ**. او در جواب آن خطاب گفت: **سَمِعًا وَ طَاعَةً، يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ**.

۲۰ ابراهیم علیه السلام چون تسلیم شدن اسماعیل مشاهده کرد، از سرِ اخلاص و جدّ بلیغ به بستن دست و پای نازنین خویش و نهادن پهلو و رویش بر زمین مبادرت نمود؛ و خنجرِ آبدار بران روان بر خنجرِ آرام روان خود نهاد، تا به کیش خویش او را قربان کند.

۲۵ چنانکه روایت است هر چند کارد بر حلق او می مالید، کارد



منحرف می‌گشت و نمی‌برید. چون شرایطِ فرمانبری ابراهیم  
صلوات‌الله علیه به تقدیم رسید / و حق تعالی به خلائق باز نمود

که صدقِ نیت و اخلاصِ عقیدت او تا غایتی است که فرزندی را  
که باری جلّ جلاله بعد از آنکه هشتاد سال از عمر او گذشته بود و

هیچ فرزندی نداشت به‌وی ارزانی فرمود در راه حق دریغ نداشت. ۵

جبرئیل امین را صلوات‌الله علیه با کُنشی جهتِ فدای اسماعیل  
علیه‌السلام و منع کشتن او به ابراهیم فرستاد، و به وی ندا کرد:  
يَا اِبْرَاهِيمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرَّؤْيَا اِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

و مفسران این معنی را که حق تعالی ابتلا و آزمایش ابراهیم

علیه‌السلام بنا بر چه معنی فرمود، و مقصود و حکمتِ الهی از این ۱۰  
قضیه چه بود بر چند وجه گفته‌اند و آن را شرح مستوفی داده.

ولیکن آنچه به عقل و تحقیق نزدیکتر تواند بود آن است که  
هرچند سخاوت و صدق و اخلاص خلیل صلوات‌الله علیه نزد  
حق جلّ و علا روشن و محقق بود، اما خواست که آن را در عمل

آرد تا مستحقِ مجازات و مکافات گردد. ۱۵

و اگرچه در اخبارِ نبوی آمده است که: **الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ** لیکن  
مراد آن است که صحتِ عمل بر نیت موقوف است؛ و الاّ تا نیت  
مقارن با عمل نگردد فعل حاصل نیاید و شخص استحقاق جزا  
نیابد. چه خیر و شر ناکرده را ثواب و عِقاب فرمودن عبث تواند

بود، و امر بی‌واسطه و سبب از قضیه عدل و حکمت دور. و مصدّق ۲۰

نص قرآن مجید است که: **وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى**

پس ضرورت باشد که بنده صدقِ نیت خود در عمل آورد تا

چنانکه از کمال مرحمت و فیض فضل و عاطفت باری تعالی سزد  
بر مقتضی: **لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ،**

و موجب: **فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً،** مزد و جزای آن به وی ۲۵

رساند. از این جهت حق تعالی خواست تا ابراهیم علیه السلام چون از تمامت اقران مؤمن و موحد گشته و به صفات مستحسن متعلی شده، صدق خویش در باب سخاوت در عمل آرد تا از راه مکافات بر وجه احسن در عوض يك فرزند چندین قبایل و شعب از نسل و اصل او ظاهر گردد و به حکم: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا، چندین هزار انبیا و اولیا و سلاطین و ملوک از ذریت او در وجود آرد تا عالمیان را معلوم گردد که خداپرستی و تخلّق به اخلاق ربّانی مستلزم ثواب بی حساب است و در آن باب تردّد و اشتباه نماند، و در احراز آن سعادت جدّ بلیغ نمایند و اهمال و اغفال و تهاون و تکاسل نورزند.

و ابراهیم خلیل علیه السلام فرزندان خود را وصیت کرد تا شجره نسل اولاد و اسباط بطناً بعد بطن و قرناً بعد قرن مرتّب و مضبوط و محفوظ دارند، و دیگر اقوام را به سبیل مواصلت در میان خود نگذارند تا انتساب ایشان از شایبه اختلاط معراً و مصفاً ماند، و هر يك از اولاد آباء و اجداد خود را شرح و تفصیل داند. و چون تا غایت رعایت این نکته کرده اند ارباب خبرت و معرفت را معین و مبین است که از مبداء تناسل / و توالد فرزندان ۱۲/ خلیل الله صلوات الله علیه اِلَى يَوْمِنَا هَذَا که قریب چهار هزار سال باشد، تمامت انبیا و ملوک و خواص اهل ادیان و ملل از ذریت او بوده اند و تا قیامت خواهند بود.

و در شمع جمع آن خاندان و مهر سپهر آن دودمان عنوان صحیفه انبیا و واسطه قلاده اصفیا، مهتر و بهتر کاینات، خلاصه و نقاوه موجودات، خاتم النبیین و خیر المرسلین، محمّد رسول الله عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام است، که او را ایزد سبحانه و تعالی به کافه خلائق فرستاد و او را به آنکه عالمیان متابعت دین او نمایند ۲۵

و عده داد. و تقدیرِ ازلی و خواستِ لم یزلی چنان بوده که اگر به هر دوری از ادوارِ بعید و هر عصری از اعصارِ مدید در میان اهل اسلام فترتی و اختلافی افتد و از جادهٔ شرعِ قویم، که صراطِ مستقیم است، به قدر تنکبِ تجنّبی نمایند و مستوجب تأدیبی و مستحقّ تعذیبی گردند تا از خوابِ غفلت بیدار گردند و از سُکرِ ۵ نَخوت هشیار گردند، و کارِ مسلمانی از نو نوایی دیگر گیرد و بازارِ شرع رونق و رواجی تازه پذیرد، و مبانی اسلام بر وجهی استحکام یابد که محسود و مغبوط اقوامِ سالف در اعوامِ سابق باشد.

و عنایت ذوالجلالی در سابقهٔ لطفِ لایزالی چنان اقتضا کرده ۱۰ که تأدیبِ اسلامیان بر دستِ طایفه‌ای باشد که موحد و خداشناس باشند نه مشرکِ دشمنِ دین. و عاقبهٔ الامر تقویت و تسویت امورِ ملت هم به شوکتِ آن اقوامِ مهیب صولت باشد و به برکتِ توحیدِ جبلی به دین اسلام درآیند، و عمومِ خلق را به امثال و انقیادِ اوامر و نواهی الهی فرمایند، و خویشتن به احکامِ شرعی مقید ۱۵ گردند و ادای فرایض و واجبات آن را متکفل و متقلّد شوند؛ و کارِ اسلام به جایی رسد که بواسطهٔ صلابت و مهابت ایشان هیچِ مشرکی را مجالِ طعن نباشد، و از شرق تا غرب باتفاق بی‌نفاقِ مسلمان شوند؛ و اعجازِ نبوی به امتدادِ ایّام و مرورِ شهرور و اعوامِ مندرس و منطمس نگردد؛ بلکه چندانکه روزگار برآید اساس ۲۰ آن مؤکدتر گردد و قواعد و اصول آن مِمّه‌تر شود، و تا انقراضِ جهان و انقضای دورِ زمانِ همواره سیّارهٔ آن دولت به جانبِ اوجِ متصاعد باشد و دم به دمِ امدادِ نصرتِ آن ملت متزاید.

و دلیلی قاطع و برهانی ساطع بر تصدیقِ این دعوی و تحقیقِ این معنی آن است که بعد از آن که ارکانِ احوالِ مسلمانی از ۲۵

زلزل نوازل متزلزل گشته بود و اجسام انتظام احکام از انصدام  
 نوایب ایام متخلخل شده، از اُروغ بافروغ فرزندان پادشاه جهان  
 چپنگیزخان، که باری تعالی از ابتدای آفرینش عالم باز در هیچ  
 قرنی و عهدی چنان پادشاهی قهار جبار با صلابت و مهابت و  
 شوکت و سطوت و عظمت و قدرت نیافریده، و مانند او صاحب  
 قرانی گیتی ستان نافذفرمان چشم گردون با هزاران دیده هرگز  
 ندیده، و چندین پادشاه بزرگ از اولاد و اعقاب او برخاسته اند  
 و هر يك اقلیمها مستخر کرده و امصار و بلاد بی تعداد را در  
 تحت فرمان آورده، چنانکه عرصه ممالك جهان از شرق تا غرب و  
 ۱۰ از شمال تا جنوب در قبضه قدرت و حوزه سلطنت ایشان است و  
 فرمان بانفاد ایشان همچون باد در اطراف و اکناف بحر و بر بر  
 جان و روان انس و جان روان.

در این عهد که شهر سنه اثنین و سبعمائه هجری است در  
 ممالك ایران زمین که خلاصه معموره جهان است، نوبت پادشاهی  
 ۱۵ و سریر سلطنت شهنشاهی پادشاه جهان، سلطان سلاطین زمان،  
 ماده امن و امان، خلاصه نوع انسان، باسط عدل و احسان، وارث  
 سریر سلیمانی، رافع لوای مسلمانی، دُر دریای کامکاری، مِهَر  
 سپهر بختیاری، مظهر امر الهی، مصدر فیض نامتناهی، مالک  
 ممالك توفیق، سالک مسالك تحقیق، جمشید خورشید طلعت،  
 ۲۰ خاقان کیوان رفعت، شهنشاه عدل، جهانیان اکمل، مالک رقب  
 انام، پادشاه اسلام، سایه آله ناصر دین الله، / که از میان اولاد  
 ۱۳/ چپنگیزخان، که خدایگان سلاطین زمین و زمان اند، به شرف کمال  
 علم و حکمت و دها، و وفور عقل و فطنت و ذکا، و کثرت شوکت و  
 عظمت و سیاست، و فرط شجاعت و فراست و کیاست، و شیوع  
 ۲۵ [صیت] عدل و انصاف، و شمول فیض بذل و الطاف، و غایت

کفایت در مُلك داری و غزارتِ مهارت در امورِ شهریارِی، و ترتیبِ یوسونِ یاساق و تهذیبِ فنونِ اخلاق، مغبوطِ شاهانِ نامدار و محسودِ خسروانِ کامکار است، و رقبه گردن‌کشان و سرافرازانِ عالم در ربقه طاعت آورده، و جمله را رام احکام کرده، و با صفای ذهنِ مشکل‌گشای و ضیای رای ممالك آرایش هیچ نکته و دقیقه‌ای از نکاتِ علمی و دقایقِ حکمی در حجابِ ارتیاب پوشیده نمی‌تواند ماند، و با کمالِ فصاحت و بلاغتِش اکابرِ افاضلِ حکما و عرفا را مجال‌سؤال و جواب نه، و در معرفتِ فنونِ آداب و گوناگونِ صناعات نادره زمان و بر سر آمده جهان است.

## شعر

۱۰

مشکلاتی را که عقل از درك آن قاصر شود

نفسِ درّاکش به برهان گوید از هر يك جواب

در شب ار خواهد به معجز راه بنماید به خلق

گر ز پیشِ خاطر وقاد بردارد حجاب

و همگی همت همایون و نیت میمون بر تمهید قواعدِ معدلت ۱۵  
و تشییدِ مبانی عاطفت و مرحمت در حقّ عموم رعیت و اصنافِ بریتِ موقوف فرموده، و اوقات و ساعات را به احرازِ اسبابِ نیکنامی و تحصیلِ موجباتِ دوستکامی مصروف داشته، و به تأثیرِ معجزه محمّدی علیه افضل الصلوات و اکمل التّحیات به نورِ صفای سینه با سکینه خویش، دین اسلام اختیار کرد، و تمامت لشکرهاى خود را، که بعضی مغولِ موحد بودند و دیگر اقوام بت‌پرست و مشرک از او یغور و غیرهم بجملگی مسلمان گردانید؛ و ابراهیم خلیل‌وار از جمع کفار تبرّا بسته، به دست خویش تمامتِ اصنام بشکست و راه کفر و شرک بکلی بر بست؛ و فرمود تا در اقطار و امصارِ ممالك به حکمِ **يَا قَوْمُنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَ آمِنُوا بِهِ،** ۲۵

ندا کردند تا بتان را بشکستند و بتخانه‌ها برانداختند؛ و به ازاء آن مساجد و معابد ساختند؛ و هر آنچه در دین مکروه و بدعت بود جمله را ابطال و ازاله فرمود و دم به دم در اعلای اعلام اسلام و تزیین آیین و تمکین دین و اظهار شعار شرع حکمی مجتدد و فرمانی مؤکد می‌فرماید؛ و در ترحیب و تعظیم اسلامیان می‌افزاید، چنانکه عالمیان مشاهده می‌کنند.

## [شعر]

تیز شد بازار دین و کار دولت درگرفت  
تا شه گیتی غزان خان دین پیغمبر گرفت  
۱۰ رونق شرع مطهر را اساسی نو نهاد  
رسم شرك و كفر و بدعت را بکلی برگرفت  
از مقتضای این مقدمات معلوم و مقرر و مفهوم و مصور می-  
شود، که خواست حق جل و علا از تقدیر تیسیر اسباب شوکت و  
تفتیح ابواب دولت چپنگیزخان و آباء و اجداد و ابناء و اولاد او  
۱۵ و ترقی احوال آن خاندان و تضاعف اقبال آن دودمان، تقویت دین  
اسلام و تمشیت شرعیات احکام بوده، چه از يك بطن موحد چندان  
اقوام و قبایل منشعب گشته‌اند که [اعداد] افراد ایشان:

## شعر

۲۰ فزون ز اندازه حصرست و احصا  
برون از حین تحریر و تقریر  
و خلاصه آن اقوام نامدار و قبایل بزرگوار پادشاه جهانگیر  
چپنگیزخان بوده، و خلاصه فرزندان و اوروغ او، که سلاطین  
عالم و تاجداران بنی‌آدم حلقه بندگی ایشان در گوش دارند و

غاشیه چاکری بر دوش؛ شاه گیتی پناه سلطان محمود غازان است،  
 خُلیدَ سَلْطَنَتُهُ وَ اُبْدَ مَمْلَکَتُهُ. پس واجب و لازم باشد کیفیتِ ظهور  
 اثر عنایت حق تعالی در حق ایشان بیان کردن، و تواریخ آن احوال  
 14 / و چگونگی انشعاب آن قبایل در سلك عبارت آوردن؛ واللّٰه الموفّق./

## ذکر سبب تألیف این کتاب که موسوم است به تاریخ غازانی

بر رای اربسابِ فطنت و کیاست و اصحابِ رویت و فراست پوشیده نیست که تاریخ عبارت است از ضبط و ترتیب هر حالی غریب و حادثه‌ای عجیب که بنادر اتفاق افتد، و آن را در متون ۵ دفاتر و بطونِ اوراق اثبات کنند؛ و حکما ابتدای آن حادثه را تاریخ آن حال گویند و مقدار [و] کمیتِ زمان بواسطه آن بدانند. بر این معنی ابتدای هر ملّتی و هر دولتی تاریخی معین باشد. و کدام حادثه و قضیه در این مدت‌ها از ابتدای ظهور دولت چپنگیز خان معظم‌تر بوده است که آنرا تاریخی توان ساخت چه به زمانی ۱۰ اندک بسیاری از ممالكِ عالم به رای ثاقب و تدبیرِ صایب و کمالِ کیاست و فرطِ سیاست مسخر گردانید؛ و گروهی مفسدانِ فرعونِ طبیعتِ ضحاکِ سیرت را که هر یک از بادِ غرور دم: **أَنَا وَ لَا غَیْرِی** می‌زدند، پایمالِ قهر و دستگیرِ فنا گردانید و جهان را یک‌روی و دل‌ها را یک‌رای و بیضه حوزة ممالك را از تصرفِ متغلبان جائر و ۱۵ ظلمِ متعديان بی‌باك پاك کرده به **أُورُوغِ** نامدار و اخلافِ بزرگوار باقی گذاشت؛ و **سعودِ افلاك** به ایشان عقدِ ابدی و پیمانِ سرمدی بستند.

و رسم و عادتِ حکما و علما چنان است که معظّماتِ وقایع خیر



و شتر هر زمانی مورّخ کنند تا بعد از ایشان اخلاف و اعقاب اولوالابصار را اعتباری باشد، و احوالِ قرونِ ماضی در ادوارِ مستقبل معلوم ایشان شود، و ذکرِ پادشاهانِ نامدار و خسروانِ کامکار به وساطت آن بر روی اوراقِ روزگار باقی ماند مؤبداً مخلداً. چه وقایع و حوادث به مرورِ شهر و ایام و امتدادِ دهور ۵ و اعوام آن را مطموس و مدروس می‌گرداند.

تکِ روزگار از درازی که هست

همی بگسلاند سخن را ز دست

و دلیلِ صدق این معنی آن است که از چندان مملکتِ عریض و حشمتِ مستفیض و نعمتِ فراوان و اموالِ بیکران و خزاینِ بی‌شمار ۱۰ و دفاینِ بسیار و اسبابِ کامرانی و تنعماتِ این جهانی که سلطان محمود غزنوی را حاصل بود، امروز نامِ نیک و ذکرِ جمیل او جز بواسطهٔ سخنِ عنصری و فردوسی و عُتبی باقی نمانده است:

شعر

باقی به قیدِ قافیه مانده‌ست در جهان ۱۵

آثارِ حسنِ سیرتِ محمودِ غزنوی

و از اینجا معلوم می‌شود که سخنوران و مورّخان مهتر و بهتر دُعاچیان‌اند.

و چون قومی از ایشان از قدیم‌العهد باز به تُرك موسوم‌اند، مقام و مسکن در ولایتی دارند که طول و عرض آن از ابتدای ۲۰ طرف آب‌جیحون و سیحون تا انتهای حدود بلاد مشرق، و از نهایت دشت قپچاق تا غایتِ ولایتِ جوَرچِه و خِتائی است؛ و در آن مواضع در کوه و دره و صحرا می‌نشسته‌اند، و اقامت و توطّن در دیهها و شهرها عادت نداشته، و از مُلکِ ایران زمین دور بوده، در تواریخِ متقدّمان از احوالِ ایشان ذکری مستوفی نیامده بلی در ۲۵

بعضی کتب شمه‌ای از آن آورده‌اند و اهل خبرت را نیافته‌اند تا حقیقتِ حالِ اخبار و آثار و حکایاتِ ایشان چنانچه بوده به شرح و بسط یاد کنند.

و هرچند همه اقوام و شعبِ تُرك و مُغول به هم مانده‌اند و ۵ لغت جمله در اصل یکی است لیکن مُغول صنفی از اتراك بوده و تفاوت و اختلاف بسیار در میان ایشان هست چنانکه شرح هريك به موضع خود بیاید. این اختلاف نیز سبب آن باشد که حکایات و تواریخ ایشان محقق بدین دیار نرسیده.

و چون نوبت خانیت و پادشاهی عالم به چینگگیزخان و اُروغ ۱۰ نامدار و اخلاف بزرگوار او رسید؛ تمامتِ ممالك ربع مسکون از چین و ماچین و ختائی و هندوستان و ماوراءالنهر و تُرکستان و شام و روم و آس / و اُروش و چَرکَس و قَپچاق و کِلار و باشغُرْد، که ۱۵/ علی‌الاجمال از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب باشد، اپل و مطیع کردند؛ [در] سوابقِ ایّام از احوالِ جهانگیری و قلعه‌گشایی فرمانروایی چینگگیزخان و اُروغِ او، بعضی از اکابرِ عصر و ۱۵ افاضلِ دهر شمه‌ای خلاف واقع و معتقدِ شهزادگان و امرای مُغول ایراد کرده‌اند به سبب عدمِ وقوف بر کیفیتِ امور و احوالِ آن دولت، و قلتِ معرفت به عظیم و جلایل آن حوادث. اما عهد به عهد تاریخ صحیح ایشان به عبارت و خطِ مُغولی، نامدون و نامرتب ۲۰ فصل فصل مبتر در خزاین نگاه داشته بودند و از مطالعه اغیار و اختیار پنهان و پوشیده. و هر کس را محل و اعتبار آن ننهاد که شاید که بر آن واقف و مطلع گردند.

تا درین وقت که تاج و تخت شهنشاهی ایران زمین، که مغبوط همه پادشاهان جهان است، به وجود مبارک پادشاه اسلام، سلطان محمود غازان خان خَلَسَدَ مُلْكُهُ مشرف گشت؛ از غایتِ علو همت، ۲۵

خاطرِ مبارکش بدان ملتفت شد که آن را مرتّب و مدوّن گردانند. اشارتِ اشرف فرمود تا بنده دولت ابلخانی و معتصم به عونِ عنایت ربّانی، مؤلف این ترکیب **فَضْلُ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْخَيْرَاتِ الْمُلقَّبُ بِرَشِيدِ طَبِيبِ هَمْدَانِي، أَصْلَحَ اللَّهُ شَأْنَهُ وَوَفَّاهُ عَمَّا شَأْنَهُ**، تواریخِ اصل و نسبِ مُغول و سایر اتراک که به مُغول مانده‌اند؛ و فصل فصل ۵ روایات و حکایات ایشان که در خزاینِ معمور موجود است و بعضی پیشِ امرا و مقربان حضرت مستودع، و تا غایتِ وقت جمع آن هیچ آفریده را دست نداده، و سعادتِ ترکیب آن به ترتیب کس را مساعدت ننموده؛ و هر مورّخی شطری از آن بی‌مغزفت حقیقت حال از افواهِ عوام، بر وجهی که خوش‌آمدِ طبع او بوده نقل می‌کرده، ۱۰ و یقین و صحت آن هیچ کسی را معلوم و محقق نگشته؛ بعد از تصحیح و تنقیح و امعان و ایقان به لفظی مهذب مدوّن و مرتّب گرداند، و عرایسِ نفایسِ ابکارِ افکار از اخبار و آثار، که تا غایتِ وقت در حُجُبِ استار کتمان پنهان مانده، بر منصّه اظهار جلوّه اشهار دهد؛ و آنچه مجمل باشد و مفصل در آن کتاب ذکر ۱۵ نرفته، از دانایان و حکمای ختائی و هند و اویغور و قپچاق و دیگر اقوام و اعیان چون از همه اصنافِ طوایفِ مردم در بندگی حضرت اعلیٰ ملازم‌اند تفحص نماید.

علی‌الخصوص از خدمتِ امیرِ معظم سپهدار ایران و توران مدبّرِ ممالکِ جهان **بُولَادِ چینگسناگ** دَامَ معظمًا که در بسطِ ربع ۲۰ مسکون / در انواع هنرهای گوناگون و معرفتِ انسابِ اقوامِ اتراک و تواریخ احوال ایشان، بتخصیص از آن مُغول نظیر ندارد؛ و از کتبِ تواریخ که بدان اصطلاحات دارند اقتباس کنند؛ چنانکه مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ خواصّ و عوام را معلوم و مفهوم گردد. و نوادر احوال و معظّماتِ وقایع و حوادث که در زمانِ ظهورِ دولتِ مُغول ۲۵

اتفاق افتاده، به مرور ایام و امتدادِ شهر و اعوام منظمس و مندرس نگردد، و در پردهٔ تواری محبوب و مستور نماند.

چه در این عهد هرکس بر آن امور واقف و مطلع نیست؛ و به طویل روزگار جوانان و نورسیدگان ابنای امرا از اسامی و انساب آباء و اجداد و اعمام و احوال و حدوثِ احوال و وقوعِ حوادث که ۵ در ازمانِ متقدم بوده باشد غافل و ذاهل مانند.

و چگونه شاید که اُوروغ و اعقابِ بزرگان هر قوم بر مجاری احوالِ پدران و ذکرِ اسامی و انساب ایشان واقف و مطلع نباشند؛ خصوصاً آنانکه حق تعالی در حق ایشان انواع عنایت فرموده باشد ۱۰ و توفیق تیسیر کارهای بزرگ رفیق گردانیده، و زمامِ جهانِ بدرام در قبضهٔ مرامِ ایشان نهاده، و ممالكِ دور و نزدیک، که در هیچ عهدی پادشاهانِ قهار و خانانِ جبار بر آن قادر نبوده باشند و تواریخ آنجا بتواتر و تحقیق نشنوده و بر علوم آن اقوام وقوفی نیافته، در تحتِ فرمان آورده باشند. چون اُوروغ چینگیزخان را ۱۵ این چنین سعادت و دولت دست داده، و دانایان و حکما و مورخان

حضرتِ اعلیٰ را، که جزو لاینفک اند کشف و بیان آن معانی میسر و مسهل گشته، چگونه شاید که حال آن مهمل و معطل ماند تا هرکس به روایتی نادانسته و به کُنه نارسیده گوید و نویسد؟

و هر آینه احیای نامِ نیکوی آباء و اجداد و تجدیدِ ذکرِ کردار و گفتارِ اسلاف جز به یمنِ سعیِ اولاد گزیده و اخلافِ پسندیده، ۲۰ که به تأییدِ ربّانی و توفیقِ یزدانی ممتاز و مخصوص باشند نتواند بود.

#### شعر

به فرزند زنده ست نام پدر      به فرزند باقی است کام پدر  
۲۵ چون حکم یزلیغِ همایون لا زال نأفداً و مُطاعاً به قیام به اهتمام و

اتمام این امر مهم نفاذ یافت و کمینه بنده از امتثال و انقیاد چاره ندید، و خاطر و ضمیر را به معرفت تواریخ مغول و روایات و حکایات ایشان مشغوف یافت؛ در باب انقیاد غایت سعی و اجتهاد مبذول داشت، و مضمون آن اجزای نامرتب که در خزانه موجود بود بعد از مطالعه و تحقیق مرتب و مبوب گردانید، و هر آنچه به ۵ طریق استماع به استفاضت از حکمای دولت، که ملازمان حضرت‌اند، و دانایان و مورخان هر صنفی اقتباس نموده [و محقق گردانیده] ضمیم آن ساخت، و به عبارتی که افهام مختلف آن را به سهولت دریابد، فصل‌فصل در قلم می‌آید. ان شاء الله به نظر قبول آن حضرت ملحوظ گردد تا بنده را موجب ادراک سعادت دو ۱۰ جهانی و نیل کلی آمال و امانی باشد. وَاللَّهُ أَلْمُوفِقُ.